

وضع طبقاتی جامعه ایران

و

گروه‌های سیاسی

پرسش و پاسخ

۱۰

نورالدین کیانوری



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸.

کیانوری، نورالدین
وضع طبقاتی جامعه ایران و گروه‌های سیاسی
چاپ اول، خرداد ماه سال ۱۳۵۹
حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است.

بها ۲۵ ریال

فهرست

- بازهم شایعه سازی مائوئیست ها ۵۰
- مروری در اسناد پلنوم سازمان چریک های فدائی خلق ۷۰
- دربارهٔ مناظره تلویزیونی چریک های فدائی و رئیس جمهوری ۱۲
- گنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی و مسئله افغانستان ۱۶
- کشتار چهاررهبر ترکمن و ریشه های مسئله ترکمن صحرا ۲۲
- چین ، تحریم اقتصادی ایران و تاریخ مائوئیسم ۲۷
- توضیح طبقات جامعه ایران و پایگاه طبقاتی جبهه متحد خلق ۳۲
- سیاست انتخاباتی حزب توده ایران ۳۷
- انگیزهٔ جنجال برای تحریم المپیک مسکو ۳۹

بازهم شایعه سازی مائوئیست‌ها

س: پاره‌ای از مائوئیست‌ها ادعا می‌کنند که در میان اعضای رهبری حزب کمونیست ویتنام، از جمله ترون شین و له‌دوان، اختلافاتی بروز کرده است و در رهبری حزب، گرایش به سوی پکن وجود دارد. نظر شما در این مورد چیست؟

ج: ببینید، رفقا! آخر بحث ما که نباید بر سر موضوعاتی از قبیل مهملات مورد ادعای مائوئیست‌ها باشد! آنها از این ادعاها زیاد می‌کنند. اگر بخواهیم به همه آنها پاسخ بدهیم، باید تمام کارهای خود را زمین بگذاریم و به همین خزعبلات بپردازیم. همین الان در پاسخ یکی از پرسش‌های رفقا، گفتم که کار ارتجاع و ضد انقلاب عبارت است از دروغ‌سازی و لجن‌پراکنی علیه نیروهای مترقی و مبارز. نمونه‌اش را خود شما در جریان توطئه تبریز - مکزیکو و تحریف اظهارات کاردار سفارت شوروی در مکزیک، دیده‌اید و شنیده‌اید. یا جریان انتشار نامه‌ای را که گویا از سوی دفتر آیت‌اله خمینی صادر شده و در آن از اتحاد شوروی تقاضای کمک به عمل آمده بود، در روزنامه‌ها خوانده‌اید. چنانکه بارها گفته‌ایم، دروغ‌گفتن سرمایه‌ای نمی‌خواهد. تنها سرمایه‌ای که برای این کار لازم است، و پرواضح است که جز وقاحت چیز دیگری نمی‌تواند باشد، در مائوئیست‌ها به فراوانی

یافت می‌شود. مگر شما همین سه چهار ماه پیش نشنیدید که در رهبری حزب توده ایران شکاف افتاده و رفیق طبری به همراه افسران زندانی در یک موضع قرار گرفته‌اند، و رفیق کیانوری و چند رفیق دیگر در موضعی دیگر؟! مگر اینها را نشنیده‌اید؟ خوب، این از ریشه دروغ است! دوتا مائوئیست نشسته‌اند و فکر کرده‌اند یک دروغ بسازند و ببینند که می‌گیرد یا نه. تا کنون مقدار معتنا بهی از این دروغ‌ها ساخته‌اند که یکی از آنها خیلی بامزه بود. فکر می‌کنم شنیدن آن برای شما نیز خالی از تفریح نباشد: یکی از رفقا که راننده من است، و هرروز صبح از خانه مرا می‌برد و عصر برمی‌گرداند، یک روز عصر به من گفت: رفیق کیانوری، شما کی با هواپیما پرواز کردید و کی برگشتید؟ در این مدت کوتاه، چطور هواپیما رفت و برگشت؟ گفتم: یعنی چه؟ منظورت چیست؟ گفت: من الان رفته بودم دانشکده. یکی از مائوئیست‌ها می‌گفت: من امروز صبح کیانوری را با چشم خودم در فرودگاه دیدم که یک چمدان در دست داشت و سوار هواپیما شد و به خارجه رفت. رفیق راننده با خنده اضافه کرد: آنقدر مطمئن و محکم این موضوع را گفت که من که صبح با شما بودم و الان هم در کنار شما هستم، دچار تردید شدم و فکر کردم این وسط، در این مدت کوتاه، چطور رفته‌اید و برگشته‌اید؟!

خوب، از این گونه دروغ‌ها دائما می‌سازند. به همین جهت است که رفقا نباید وقت خود را صرف این مهملات بکنند. این دروغ‌ها، حتی ارزش یک نیم نگاه سرسری را نیز ندارند. از این گذشته، باید توجه داشت که اگر وضعی پیش بیاید که در یک حزب اختلاف نظری بروز کند، یا افرادی منحرف بشوند، در دوران نبرد کنونی عصر ما یک پدیده بسیار طبیعی است. به عبارت دیگر، در دوران کنونی ما که دوران تحول و انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، پیدایش این گونه پدیده‌ها در احزاب کمونیست، کاملاً طبیعی است. اما این پدیده‌ها، گذرا هستند، بیماری‌های کوچکی هستند که بدون تردید هرکودکی، در طول دوران کودکی خود، به آنها مبتلا می‌شود.

مروری در اسناد پلنوم سازمان چریک‌های فدایی خلق

س: دربارهٔ جزوهای که از سوی گروهی از هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق، به نام "دربارهٔ بحران درون سازمان چریک‌های فدائی خلق و ریشه‌های آن" منتشر شده است، نظر حزب تودهٔ ایران چیست؟

ج: این جزوه، اخیراً به وسیلهٔ گروهی از هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق منتشر شده و ظاهراً "فشرده‌ای است از گفتارهای گروه‌های مختلفی که در بحث‌های پیش از پلنوم چندماه قبل سازمان چریک‌های فدائی خلق شرکت داشته‌اند. به عقیدهٔ ما، این جزوه بسیار جالب و خواندنی است - به ویژه و در درجهٔ اول، برای چریک‌های فدائی خلق و تمام هواداران آنها. مطالبی که در این جزوه آمده است، نشان دهندهٔ آن سردرگمی شگفت‌آوری است که در درون رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق وجود دارد. همچنین نشانهٔ اعتراف سازمان چریک‌های فدائی خلق به درستی تمام آن سخنانی است که حزب توده ایران در طول دوران چندین سالهٔ اخیر، دربارهٔ موضعگیری‌ها، سیاست، ماهیت و شیوهٔ مبارزهٔ این سازمان اظهار داشته است. ما این جزوه را تأییدی بر تمام نظرات حزب در مورد سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌دانیم، و امیدواریم که این سازمان جرات و سهامت آن را بیابد که مجموعهٔ گفتارها و مباحث پلنوم خود را بی‌کم و کاست منتشر سازد. البته دوستانی که جزوهٔ یادشده را منتشر کرده‌اند، وعدهٔ انتشار بخش‌های دیگر و یا به طور کلی تمام گفتارها و مباحث پلنوم را در آینده داده‌اند.

این جزوه نشان می‌دهد که برای گروه‌های شرکت‌کننده در مباحث پلنوم، پرسش‌های بسیار جالبی مطرح شده، و آنها در مجموع، به شناخت‌های درستی دست یافته‌اند. من زیر چند نمونه از اینها را خط‌کشیده‌ام که نظر به اهمیت موضوع، آنها را برایتان می‌خوانم.

در مباحث گروه ۳ - گفتار اول، چنین آمده است:

"۳: آیا در گذشته، تئوری‌های ما مارکسیستی - لنینیستی بود یا

التقاطی؟

۵: التقاط به مفهوم اینکه اندیشه های غیر مارکسیستی در افکار و عقاید و طرز تلقی ما شکل گرفته بود، درست است . . .

۱۰: تا موقعی که ما انحرافات گذشته را مشخص نسازیم، چگونه خواهیم توانست با این انحرافات مبارزه کنیم؟" (۱)

در مباحث همین گروه، رفیق شماره ۳ می گوید:

"۳: ما اسیر لفظ نیستیم، می پرسیم آیا ما به طور کلی در گذشته در جهت منافع طبقه کارگر حرکت می کرده ایم یا نه؟ این مسئله در زمینه عمل کاملاً مشخص است. ما چه آگاهی به طبقه کارگر داده ایم؟ کتابهایی که جنبش را به انحراف کشانیده است؟ در حالی که طبقه کارگر متوقف است، ما حرکت شتابزده ای را در جهت قیام شروع کرده ایم. ما آگاهی به طبقه ندادیم ولی عناصر مثبتی - عناصر مارکسیستی - در حرکات ما وجود داشت، این باعث وجود امروزی ما است . . ." (۲)

این تازه یکی از مدافعین است!

سپس در جمع بندی نظرات گروه ۳، چنین می خوانیم:

"امروز اگر چه اکثریت رفقا گذشته را به نقد می کشند ولی همه در چگونگی برخورد و انتقاد به گذشته دارای دید واحد و یکسانی نیستند و از موضع واحدی برخورد نمی کنند. همچنین در اساسی ترین و مبرم ترین مسائل جنبش نیز هنوز اتفاق نظر وجود ندارد و هیچ برنامه تدوین شده ای نداریم. اکنون تضادها به شکل پیچیده ای ترکیب شده و بحران کنونی را ایجاد کرده است." (۳)

در ادامه همین جمع بندی چنین آمده است:

"ما ریشه اصلی بحران کنونی سازمان را بحران اپدئولوژیک دانسته و معتقدیم برای درک بحران بایستی بینش گذشته سازمان را مورد ارزیابی قرار دهیم.

بینش گذشته سازمان یک بینش التقاطی بود و در آن تناقض آشکار

(۱) درباره بحران دوران سازمان چریکهای فدائی خلق وریشه های آن، ص ۵.

(۲) همانجا، ص ۱۰.

(۳) همانجا، ص ۱۲ و ۱۳.

وجود داشت. در این بینش وجه غالب غیرپرولتری بود. از طرفی در آن عناصر بینش پرولتری در درون و بیرون سازمان در تلاش و پویش بود و سازمان را تحت تاثیر قرار می داد و بالاتر از آن روند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه به عنوان یک واقعیت عینی خود را به سازمان تحمیل می کرد. " (۱)

علاوه بر اینها، نکات بسیار جالب دیگری نیز وجود دارد. از جمله در انتهای جمع بندی، گفته می شود:

"ما معتقدیم که بینش گذشته سازمان اساساً غیر پرولتری بوده و می بایست اساس آن در هم ریخته شود تا بتوانیم به بینش پرولتری دست یافته و بر مبنای آن با تمامی انحرافات درون سازمان و کل جنبش کمونیستی به مبارزه برخیزیم. " (۲)

در مباحث گروه ۵ - گفتار اول، گفته می شود:

"۳: ما جنبش کمونیستی هستیم و ایدئولوژی می خواهیم، ما احتیاج به بنیادهای صریحاً مشخص ایدئولوژیک داریم و مرز بندی ما که شکسته شده باید مشخص شود. مثلاً "پیکار یا باید از سوسیال امپریالیسم دفاع کند یا آن را رد کند و ما هم باید از چریک دفاع کنیم و یا رد کنیم. در این شرایط عدم برخورد با مسئله یعنی از بین بردن تشکیلات و انحلال طلبی. " (۳)

در ادامه این بحث می خوانیم:

"۶: من این را قبول دارم و فکر می کنم توضیحاتم کاملاً روشن است. مشی مسلحانه با لنینیسم انطباق دارد یا نه؟ من گفتم جنبش کمونیستی اصلاً به این دلیل که هیچگاه پیوند لازم را با طبقه کارگر نداشته، همواره دچار انحراف از مارکسیسم - لنینیسم بوده است. بنابراین مشی مسلحانه هم به عنوان یک تاکتیک عمومی که در یک مرحله، یعنی به عنوان یک استراتژی انقلابی در ایران مطرح بود، یک خط انحرافی بوده اما نباید جدا از جنبش کمونیستی مورد تحلیل قرار گیرد. این استراتژی از آنجا که دارای عناصر پرولتری بوده، دستاوردهای مثبت زیاد داشته است. " (۴)

(۱) همانجا، ص ۱۳.

(۲) همانجا، ص ۱۳.

(۳) همانجا، ص ۱۵.

(۴) همانجا، ص ۱۶.

در ادامه بحث، شناخت دیگری به چشم می‌خورد که حاوی اعتراف بسیار مهمی است:

"۶: شرکت سازمان در قیام از روی برنامه ریزی و شعار مشخص صورت نگرفت. هواداران سازمان نیز اگرچه در قیام شرکت فعال داشتند، ولی نه از روی طرح و برنامه، بلکه خودبه‌خودی صورت گرفته است. توده‌ها می‌گفتند همه جا فدائی‌ها و مجاهدین بودند. ولی ما می‌دانیم که سازمان نیروی زیادی برای شرکت نداشت. مجاهدین هم که اصلاً شرکت نداشتند. پس اینکه توده‌ها این چنین برداشتی داشتند، در حقیقت این ناشی از وضعیتی بود که به مدت ۸ سال مبارزه خونین سازمان در توده‌ها ایجاد شده بود." (۱)

در انتهای مباحث گروه ۹ به یک رشته شناخت‌های تازه‌تری برمی‌خوریم. مثلاً گفته می‌شود:

"۳: وقتی مسعود از قیام صحبت می‌کند آیا کتابهای لنین را نخوانده است؟ همین طور هم بیژن؟ کسی نمی‌تواند از روی کتاب برداشتی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشد، مگر اینکه موضع طبقه کارگر را داشته باشد. اما ممکن است کسانی باشند که موضع طبقه کارگر را دارند، اما امکان دسترسی به تئوری را نداشته باشند...

۸: چرا کتاب نبود، اما اسلحه بود؟ یک مبارز مارکسیست - لنینیست می‌توانست بگردد و پیدا کند. منظور از جنبش توده‌ای چیست؟ در سال ۵۵ و ۵۲ طبق آمار اعتصاب داشتیم.

۱۱: تنگ نظری‌های خرده‌بورژوائی به ما اجازه درک آنها را نمی‌داد. یک طوفان لازم بود که ما را از جا بکند، و تازه هم کسانی هستند که طوفان قیام آنها را تکان نداده است." (۲)

شناخت بسیار جالب توجهی است. راست است. بسیارند کسانی که هنوز این طوفان تکانشان نداده است! دنباله بحث را بگیریم:

"۳: به نظر من مشی‌ای که ما داشتیم، کتاب خواندن را تحریم می‌کرد. حتی خودنوشته مسعود را، رفقاً نمی‌خواندند." (۳)

(۱) همانجا، ص ۱۶ (۲) و (۳) همانجا، ص ۲۷، تاکید از منتشرکنندگان "مباحث و اسناد نخستین پلنوم".

جالب اینجا است که با این همه، این رفقا، به خود اجازه می دهند که ۶۴ سال تجربه انقلاب کبیر سوسیالیستی جهان را از برج عاج خود بنگرند و نظر بدهند که مثلاً " حزب کمونیست اتحاد شوروی، روزیونیست است! اما اگر از آنها پرسید که واژه روزیونیست یعنی چه، نمی دانند. آنها خود معترفند که حتی کتابهای رهبرانشان را نیز - که خود آنها از ما رکسیسم دانش بسیار کمی داشتند - نمی خواندند. سپس دلیل آورده اند که: " ما دیکتاتوری را باید در نظر بگیریم که اجازه رشد و گسترش دانش مارکسیسم - لنینیسم را نمی داد. "

در پاسخ این ادعا گفته می شود که: " ما امکان داشتیم به جای ساختن نارنجک کتاب تهیه نمائیم. همانطور که در ایران کتاب پیدا و پخش می شد. " ما خواندن این جزوه را به تمام دوستان توصیه می کنیم. ما در آینده، تک تک این احکام را که سازمان چریک های فدائی خلق تازه به آن رسیده است، یا آنچه در طی سالهای اخیر حزب ما، بارها و بارها مطرح ساخته و عمدتاً همین مطالبی است که امروز خود آنها در جلسات مخفی و در سطحی محدود به آن اعتراف می کنند، و در گذشته ما را به خاطر آنها به باد کثیف ترین دشنام ها و افتراها می گرفتند، مقایسه و مطرح خواهیم ساخت. مثلاً " در جمع بندی مباحث گروه ۹ چنین نوشته اند:

" پس از بحث های مفصلی که در این حوزه صورت گرفت در مجموع تمام رفقای رای دهنده حوزه مسائل مورد توافق جمعی را به شرح زیر به پلنوم اعلام می دارند: ۱- ریشه بحران مخدوش بودن پایگاه طبقاتی سازمان و وجود جریانی خرده بورژوائی در آن است. " (۱)

ما این موضوع را ۸ سال پیش گفته ایم! برای دریافتن حقیقت، ضرورتی نداشت که این دوستان، هشت سال زحمت بیهوده بر خود هموار کنند. کافی بود به تجربه دوستان با تجربه تر جهانی خود توجه کنند و اینقدر خودبینانه به مسائل ننگرند، تا پس از ۸ سال سر به سنگ خوردن، سرانجام به همین نتیجه برسند.

در همین جمع بندی، گفته می شود: " جریان خرده بورژوائی در سازمان به دو شکل اپورتونیسم چپ و اپورتونیسم راست عمل می کند. " (۲)

مثل همیشه، کسانی که امروز اعتراف می‌کنند زمانی اپورتونیست چپ بوده‌اند وزمانی راست، امروز نیز معتقدند که هرکس از چپ و راست به آنها ایراد بگیرد واز آنها انتقاد کند، منحرف است، و تنها خود آنها هستند که در مرکز تفکر مارکسیسم - لنینیسم جهان قرار دارند. خوب، در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: دوستان عزیز! شما که تا پیروز در مواضع اپورتونیستی قرار داشته‌اید، چگونه می‌توانید این ادعای بلندپروازانه‌را داشته باشید که در مرکز و ستاد راستین افکار مارکسیستی قرار دارید و دیگران همه اشتباه می‌کنند؟

ما امیدواریم که این روند، روندی سالم، و نشانه آن باشد که بخش قابل توجهی از سازمان چریک‌های فدائی خلق در برخورد با واقعیات و مبارزه اجتماعی که هم اکنون درگیر آن هستیم، آرام آرام به سوی شناخت مواضع نادرست خود پیش‌تر بروند و روز به روز شناخت درست‌تری به دست آورند. ما تنها می‌توانیم امیدوار باشیم که این روند هرچه سریع‌تر پیش برود. اما مسلم است که این روند با آهنگ و شتاب یکسانی پیش نخواهد رفت، بلکه پیشروی و عقب‌نشینی خواهد داشت. گاه یک گام به پیش، دوگام به پس، و گاه دوگام به پیش و یک گام به پس. اما با این همه، ما فکر می‌کنیم که این روند شناخت واقعیات، و درک صحیح دانش مارکسیستی، در بخشی از سازمان چریک‌های فدائی خلق تکامل و پیشرفت بیشتری خواهد داشت و به این ترتیب، شرایط برای همکاری تمامی نیروهای راستین هوادار راه طبقه کارگر در ایران، هموارتر و آسان‌تر خواهد گشت.

۱۵ - سفند ماه ۱۳۵۸

دربارهٔ مناظرهٔ تلویزیونی چریک‌های فدایی و رئیس جمهوری

س: نظر حزب توده ایران دربارهٔ مناظرهٔ چریک‌های فدایی با رئیس جمهور چیست؟

ج: ما نمی‌خواهیم در اینجا قضاوت خودرا مطرح کنیم. قضاوت‌هایی نیز که در خارج می‌شود، گوناگون است. هواداران هردوسوی مناظره، با لاف و گراف بسیار معتقدند که این مناظره، به سود طرف آنها بوده است. طرفداران

مواضع بنی صدر می‌گویند که بنی صدر چریک‌های فدائی خلق را کاملاً "خلع سلاح کرده است. گروهی از اعضا و هواداران چریک‌های فدائی خلق نیز، به ویژه گروه‌های جوان، چنین ادعا می‌کنند که برد با سازمان چریک‌های فدائی خلق بوده است. اما بنابر اطلاعات ما، در میان قشرهای بالائی سازمان چریک‌های فدائی خلق، ناخرسندی شدیدی نسبت به موضع ضعیف نمایندگان خود در مناظره، و به خاطر امکان عظیمی که می‌توانستند در جریان این گفتگوی تلویزیونی داشته باشند، حکمفرماست. حتی یکی از چریک‌ها گفته است: اگر دوتا توده‌ای در آنجا بودند، می‌دیدید که چگونه از این امکان استفاده می‌کردند!

البته، این واقعیتی است. به هرصورت، ما تمام این اظهار نظرها را از هواداران چریک‌های فدائی خلق شنیده‌ایم. به نظر ما، مناسبانه سطح گفتگو‌های دو طرف مناظره، بسیار نازل و پائین بود. مامی‌دانستیم که مسئولین سازمان چریک‌های فدائی خلق، به علت مشی چریکی جدا از توده‌های خود، همواره در پستو نشسته‌اند، تنها با خود بحث کرده‌اند و تنها بحث‌های خود را پخش کرده‌اند. آنها در این بحث‌ها نیز که تنها از سوی توده‌های جوان دانش‌آموز و دانشجوی هوادار خود هورا و هلهله شنیده‌اند، در سطح یک برخورد نیرومند سیاسی - اجتماعی نبوده‌اند. ما براساس بحث‌هایی که رفقایمان در زندان با آنها داشته‌اند، می‌دانستیم که در چه سطحی قرار دارند. اما سطح این مناظره، پائین‌تر از آن حدی بود که ما فکر می‌کردیم. اگر این دوستان در رهبری مرکزی سازمان چریک‌های فدائی خلق باشند، که ظاهراً "نیز باید باشند - زیرا مسلماً" برای این مناظره، باید تنی چند از رهبران درجه اول خود رافرساده باشند - نشانه‌ای که ضعف تئوریک و سیاسی بسیار جدی آنها است. البته، آثار تئوریک چریک‌های فدائی خلق نیز چیزی بیشتر از این را نشان نمی‌دهد. در شماره آخر "کار" که من یک نسخه آن را با خود به اینجا آورده‌ام، در یک مقاله، باردیگر تمام آن فحاشی‌های مبتذل نسبت به حزب توده ایران تکرار شده است. مجموعه این مقاله آنقدر ضعیف، متناقض و بی‌سروته است که ما تنها برای آن گروه‌های جوانی که دنبال این سطح تشخیص تئوریک و سیاسی افتاده و انرژی انقلابی خود را در این جهت، یعنی در جهت ایجاد نفاق به کار می‌برند، تاسف می‌خوریم. آینده‌نگری‌های سیاسی آنها که دیگر واقعا "تاسف‌آور است. این

امر، در جریان انتخابات به روشنی تمام آشکار شد. چریک های فدائی خلق از کسانی مانند منوچهر هزارخانی و دکتر لاهیجی به دفاع برخاسته و آنها را کاندیدای خود کرده اند. آقای دکتر لاهیجی هم که از افشاگری های دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، سر در می آورند!

این به منزله آن است که در سازمان چریک های فدائی خلق، هنوز همان موضعگیری های گذشته باقی است. البته امروز این سازمان می کوشد خود را از متین دفتری ها و گروه هایی مانند جبهه دموکراتیک ملی جدا کند، و اعلام می دارد که اینها جزو لیبرال ها هستند. اما فراموش می کنند که چگونه با این لیبرال ها علیه خمینی میتینگ ترتیب می دادند و اعلامیه و قطعنامه صادر می کردند که فاشیسم در حال روی کار آمدن است! و امام خمینی را محکوم می ساختند. آنها فراموش کرده اند که چگونه از آقای بازرگان حمایت به عمل می آوردند. ظاهراً "بازهم دارند به دام همان عناصر می افتند. امروز در روزنامه کیهان خواندم که دکتر لاهیجی و میناچی و آنها که به همکاری با سفارت آمریکا متهم شده اند، رسماً نوشته اند که عمل افشاگری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به سود آمریکا است و اسنادی که در آنجا خوانده می شود، جعلی و دروغ است. نام دیگری جز وقاحت، بر این افاضات می توان گذاشت؟

از لیبرال ها و کسانی که سالها در جهت سازش با امپریالیسم آمریکا گام برداشته اند، و اکنون می بینید که چهره واقعی آنها هرروز آشکارتر می گردد، چنین چیزهایی بعید نیست. اما از سازمان چریک های فدائی خلق بعید است که این گونه افراد و نمایندگان چنین سیاست هایی را کاندیدای خود کنند و انتخاب آنان را معیار انقلابی بودن انتخابات نخستین مجلس شورای ملی، در این لحظات حساس تاریخی، بدانند. باید گفت: بگو یا چه کسانی همکاری می کنی، دوستان تو کیستند، تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست و سیاست تو در چه جهتی قرار دارد!

چریک های فدائی خلق، این دوستان انقلابی، در عین حال که با فحاشی نسبت به حزب توده ایران - همان حزبی که نمایندگان سیاست آمریکا اعلام می کنند اگر میان آنها و هر سازمان دیگری در ایران اختلاف پیدا شود، آنها در جهت تقویت آن سازمان علیه حزب توده ایران خواهند کوشید، همان حزبی که موضعگیری ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی اش امروز

هدف اساسی همگانی نیروهای جبهه انقلاب است و این امر با قاطعیت تمام مسلم شده است - از آن دوری می‌جویند، از لاهیجی‌ها، یعنی همان عناصری که سازمان سیا از آنها به نیکی یاد می‌کند، و وابستگی مانند میناچی درباره آنها می‌گویند: ای کاش تمام حکومت ایران در دست لاهیجی‌ها بود، حمایت به عمل می‌آوردند. این کار چه به صورت مستقیم انجام شود و چه غیر مستقیم، هردو مطرح و مهم است. تنها باید نگاهی به ۴۸ شماره منتشرشده روزنامه "کار" افکند و بیلانی تهیه کرد، و آنگاه از این دوستان بسیار انقلابی پرسید: چندبار حزب توده ایران را مورد کثیف‌ترین اتهامات و افتراها قرار داده‌اید؟ و چند مورد علیه این عزیز کرده‌های امپریالیسم آمریکا به طور صریح و روشن وارد میدان شده‌اید؟ این امر را در سیاست عملی سازمان می‌توان دید. باید از سازمان چریک‌های فدائی خلق پرسید: شما در کردستان (سنندج) علیه حزب دموکرات کردستان که گامی واقع‌بینانه در جهت رفع یک بحران اساسی در ایران - بحران کردستان - برداشته است، میتینگ برگزار می‌کنید. این کار شما به سود چه کسی است؟ چه کسی مخالف حل مسالمت‌آمیز مسئله کردستان است؟ امپریالیسم آمریکا و بعث عراق! ما اطلاع دقیق داریم که بعث عراق به تمام ایادی و هواداران خود دستور صریح داده‌است که به هر قیمتی شده، در امکان حل مسالمت‌آمیز بحران کردستان و مذاکره با دولت مرکزی خرابکاری کنند و به هر نحو که می‌توانند باردیگر آتش جنگ برادر کشی را روشن سازند. از این اطلاعات دقیق، سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز دارد و ما با قاطعیت می‌گوئیم که آنها از این سیاست بعث عراق در کردستان ایران آگاهند. اما با این همه، در کردستان در همان جهت قبلی خود قرار می‌گیرند و عمل می‌کنند. زمانی، یکی از گروه‌های وابسته به آنها، در یکی از شهرهای کردستان، ضمن یک بیانیه، موضعگیری درستی کرد و همکاری کومله و پاره‌ای گروه‌های دیگر با عراق را محکوم ساخت، اما چریک‌های فدائی خلق، در مجموع، باز هم در همان جایی قرار دارند که بوده‌اند.

پیشنهاد ما به تمام رفقا، دوستان و هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق، به‌ویژه، این است که حتماً این بیانیه را به دست آورند و بخوانند و در میان سایر هواداران چریک‌های فدائی خلق توزیع کنند.

۱۵ سفند ماه ۱۳۵۸

کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی و مسأله افغانستان

س: لطفاً درباره کنفرانس وزیران خارجه کشورهای اسلامی در پاکستان توضیح دهید.

ج: چنانکه می‌دانید، آمریکا که در ایران با شکست سختی مواجه شده است، با تمام نیرو می‌کوشد تا این شکست را به نحوی جبران کند. جبران این شکست چند هدف را دنبال می‌کند که مهم ترین آنها در هم شکستن انقلاب بزرگ خلقی و ضدامپریالیستی ما و بازگرداندن و تحکیم اوضاع گذشته در ایران است. اما اینکه آیا می‌تواند به این هدف‌ها دست یابد یا نه، بستگی دارد به امکانات و نیروهایش که دائماً در حال تجهیز و تمرکز آنها و ایجاد توطئه‌ها و دسیسه‌های تازه است. اما البته امپریالیسم حساب این را نیز می‌کند که ممکن است نتواند به این هدف برسد. در این صورت، هدف دومش عبارت است از تضعیف انقلاب ایران و ایجاد تشتت و تفرقه در جبهه داخلی آن - تا آنجا که ممکن است - بطوریکه نتواند به عنوان یک عامل نیرومند تجهیز کننده، در سایر نقاطی که آمریکا زده و تحت تسلط و نفوذ امپریالیسم هستند، عمل کند. یعنی دورنگاه داشتن بقیه پایگاه‌های خود در اطراف ایران - منطقه - و سایر نقاط جهان، از تاثیر انقلاب دموکراتیک، ضد امپریالیستی و خلقی ما. امپریالیسم برای انجام این کار، از راه‌های گوناگونی استفاده می‌کند. تحریک و دسیسه، ایجاد تشنج در داخل ایران، دامن زدن به دودستگی و تفرقه، تضعیف قدرت مرکزی از راه بالا بردن میزان کمبودها و نقایص اجتماعی و دست زدن به انواع و اقسام تحریکاتی که ما اکنون شاهد آنها هستیم. امپریالیسم آمریکا برای رسیدن به این هدفها از محاصره و فشار اقتصادی، بلوکه کردن ذخایر ارزی ایران در بانک‌های خود و هرکار دیگری که در خدمت رسیدن به این هدفها قرار داشته باشد، بهره‌گیری می‌کند. از سوی دیگر، کوشش بسیاری به خرج می‌دهد تا برای جبران شکستی که با انقلاب ایران بر او وارد آمده است، برای جلوگیری از خطرات احتمالی بعدی، مواضع نظامی و استراتژیک خود را در منطقه مستحکم سازد. این

گوشش‌ها در این جهت است که نیروی خود را در عربستان سعودی، مصر، عمان و پاکستان توسعه دهد، پایگاه‌های جدیدی ایجاد کند، برای ضربه زدن به جنبش‌هایی که می‌توانند منافع امپریالیسم را به سختی به خطر افکنند، نیروی ویژه یک صد و ده هزار نفری - یعنی همان سپاه واکنش سریع که یک سال است آن را تدارک می‌بیند - ایجاد کند، و غیره. در جریان تکوین این نقشه عمومی امپریالیسم، تحولات افغانستان نیز نقش مهمی داشته است. امپریالیسم از چندین سال پیش، تلاش زیادی به کار می‌برد، و این تلاش را توسط شاه آغاز کرد، که افغانستان را به یک دژ امپریالیستی و پایگاهی علیه نیروهای مترقی جهان، تبدیل کند. علت آن نیز بسیار روشن بود: در جریان ائتلاف چین با امپریالیسم، بدون شک ارتباط منطقی با این کشور برای تحکیم استراتژی امپریالیسم آمریکا، علیه اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی، ضرورت حیاتی داشت. اگر به نقشه نگاه کنید، در صورتی که ایران مانند گذشته در چنگ امپریالیسم قرارداشت، بدون تسلط بر افغانستان، زنجیری که امپریالیسم آمریکا و چین با یکدیگر به دور اتحاد شوروی کشیده بودند، قطع می‌شد. پاکستان نمی‌توانست این نقش را بازی کند، زیرا این کشور با چین مرز محدودی داشت و در هندوستان نیز به طور کلی زمینه برای نفوذ امپریالیسم آمریکا ناچیز بود. چنانکه حتی با وجود شکست خانم گاندی و زوی کارآمدن رژیم راست گرا و ارتجاعی حزب جاناتا، آمریکا نتوانست در آجا برای خود پایگاهی فراهم آورد. به این ترتیب، این جبهه استراتژیک، بریده بود. به منظور پرکردن این بریدگی، برای امپریالیسم آمریکا اهمیت اساسی داشت که افغانستان را تحت نفوذ و تسلط خود در آورد. به همین جهت، ابتدا کوشید تا محمد ظاهر شاه را به سوی خود جلب کند. نیروهای مترقی افغانستان که علیه محمد ظاهر شاه مبارزه می‌کردند، در برابر این توطئه دست به قیام زدند. امپریالیسم، داودخان را به عنوان اینکه فردی مترقی است، به آنها جازد، همان کاری که در اینجا با لیبرالها کرد. داود به محض رسیدن به قدرت، تمام نیروهای مترقی را که در آن قیام شرکت داشتند، برکنار و پراکنده ساخت و به کمک شاه و ساواک ایران به تدارک فرود آوردن ضربه نابودکننده‌ای بر آنان پرداخت. نیروهای مترقی افغانستان بار دیگر قیام کردند و داود را از میان برداشتند. به این ترتیب، نبرد دوم علیه امپریالیسم آمریکا، با انقلاب ماه

آوریل (ثور) گذشته به ثمر رسید. اما بازهم امپریالیسم توانست عناصر و عوامل خود را واردکارزار کند و به دست آنها انقلاب را تقریباً "تا آستانه شکست بکشاند. همان کاری که در ایران می‌کند و اکنون شاهد آن هستیم. این بار، مهره امپریالیسم حفیظ اله امین بود که توانست خود را تا بالاترین مقام رهبری انقلاب افغانستان نیز برساند. امپریالیسم آمریکا به وسیله او، یک سیاست ارتجاعی بسیار جنایت آمیز و مودیانه را با ماسک به کلی چپ، در پیش گرفت. داود با ماسک راست حمله به نیروهای مترقی را آغاز کرد، اما شکست خورد. آمریکا این بار با قیافه چپ افراطی - مانند پول پوت در کامبوج - وارد شد. اما چنانکه دیدیم، این دسیسه نیز که خیلی به موفقیت نزدیک شده بود، ناکام ماند. با شکست این جریان، امپریالیسم در یکی از بزرگترین دسیسه‌های تاریخ خود، پس از جنگ دوم جهانی، با شکست مواجه شده است. آری، یکی از نقشه‌های عظیم امپریالیسم آمریکا که نزدیک بود به پیروزی دست یابد و امپریالیسم امیدوار بود که از این طریق ضربه‌های تاریخی بر نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی در منطقه کشورما وارد آورد، در آستانه موفقیت با ناکامی قطعی روبرو شد. به همین سبب نیز می‌بینیم که امپریالیسم پس از این جریان چنان زوزه گوشخراشی در جهان سرداده که در تمام دوران بعد از جنگ سابقه نداشته است.

واقعیت این است که امپریالیسم حتی در برابر انقلاب ایران در دوره دولت گام به گام که هنوز جای امیدی برایش باقی بود، چنین زوزه دردناکی سر نمی‌داد. یعنی باید بسیار جدی، چنین نتیجه‌گیری کنیم که افغانستان ضربه‌های بسیار کازی و هولناک به امپریالیسم وارد ساخته است. به همین سبب نیز می‌بینیم که امپریالیسم تمام نیروهای ذخیره خود را به اشکال گوناگون به کار انداخته است. اینها شاید موج‌های پنجم یا ششم او باشند که وارد عمل می‌کند. در ایران نیز، می‌بینیم که از وزیر و اعضای وزارت امور خارجه گرفته تا تمام ضد کمونیست‌هایی که در راس مقامات کشوری، لشکری و سیاسی و اجتماعی قرار دارند، برای افغانستان به تب و تاب افتاده‌اند و هیاهو می‌کنند. این نیروها توانسته‌اند بخشی از نیروهای راستین ضد امپریالیستی ایران و به ویژه بخشی از نیروهای مسلمان را دچار شبهه‌نمایند و به آنها این طور وانمود سازند که گویا ماهیت عمل شورشیان افغانستان نظیر جنبش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی ایران می‌باشد.

بدون تردید این یک موفقیت امپریالیست هاست .

اما پدیده تازه‌ای که در رابطه با تحولات افغانستان در میان نیروهای انقلابی راستین ایران و به ویژه هواداران خط امام که نمایندگان اصیل آنها همین دانشجویان مسلمان پیرو خط امام هستند، مشاهده می‌شود، این است که آنها به این حقیقت رسیده‌اند که بخش عمده و تعیین کننده جنجال و سروصدائی که به نام مسلمانان مبارز افغانستان به پا کرده‌اند، یک جریان آمریکائی است که از سوی ارتجاع داخلی افغانستان به راه افتاده است و از طرف جبهه متحد امپریالیستی - ارتجاعی آمریکا، انگلیس و اسرائیل و چین، تجهیز و پشتیبانی می‌شود. و هدف آن درحقیقت محاصره انقلاب ایران است. آنها می‌کوشند یا درهم شکستن انقلاب در افغانستان، ایران را به محاصره کامل در آورند و پس از آن به کمک افغانستان، پاکستان، ترکیه، عراق، عربستان سعودی و سایر کشورهای دست نشانده آمریکا در منطقه، انقلاب ایران را نیز درهم بشکنند و همان وضع سابق را به میهن ما بازگردانند. این شناخت، روز به روز در بخش قابل توجهی از نیروهای مبارز اسلامی نیرومندتر می‌شود. این امر را می‌توان از موضعگیری اخیر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دریافت که با روشنی و صراحت تمام به این مسئله نزدیک می‌شوند که نباید در این بازی امپریالیستی شرکت جست. اما البته امپریالیسم هنوز در کشورمانیروهای فراوانی دارد. بورژوازی لیبرال هنوز در دستگاه های دولتی و شورای انقلاب دارای پایگاه است، هنوز نیرومند است و می‌تواند سیاست خود را به اشکال گوناگون وارد میدان کند. اما آنچه ما فکر می‌کنیم، این است که دوران رسوائی و افتضاح این سیاست آغاز شده است. و این به دو علت است. یکی اینکه در افغانستان آرامش کامل حکمفرما خواهد شد. این داستان های مسخره‌ای که می‌گویند - و شبیه به داستان های هزار و یک شب است - که مسلمانان افغانستان تصمیم گرفته‌اند با سینه برهنه به تانک های روسی حمله کنند، و تصمیم گرفته‌اند اما هنوز دست به عمل نزده‌اند! هیچ پروپایه‌ای ندارد. در گزارش اتحادیه کارگران فرانسه که هیئتی را به افغانستان فرستاده است، و امروز در روزنامه آزادگان - نه روزنامه مردم! - چاپ شده است، از قول این هیئت آمده است که ما از سراسر افغانستان دیدن کردیم، با مردم، با کارگران و دهقانان صحبت کردیم، اما چنین چیزهایی که می‌گویند، ندیدیم. در آنجا آرامش برقرار است و کار

سازندگی آغاز شده است.

نیروهائی که علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به تحریک و توطئه و خرابکاری مشغول بوده‌اند، همه گریخته‌اند. این همه سروصدا، تنها برای آن مزدورانی است که در پاکستان به سر می‌برند و از آنجا علیه رژیم انقلابی افغانستان دست به خرابکاری می‌زنند. آنها برای دست زدن به چنین اعمالی رسماً "پول می‌گیرند و تمام این جارو جنجال‌ها برای گرفتن پول بیشتر است. این نیروها، نیروهای واقعا "ارتجاعی افغانستان، یعنی همانها هستند که با اصلاحات ارضی، اقدامات بنیادی به سود زحمتکشان، تأمین حقوق و آزادی زنان و غیره مخالفند. به عبارت دیگر، نیروهای کاملاً "ارتجاعی و سیاه افغانستان هستند. تنها امپریالیسم بسیار ماهرانه توانسته است پرچم دروغین "انقلاب اسلامی افغانستان" را به دست آنها بدهد. حامیان دو آتش و کف به لب این "انقلاب اسلامی مدل آمریکائی" نیز عبارتند از آمریکا، انگلیس، چین، اسرائیل، آقای ضیاءالحق، سوهارتو جلاد خلق اندونزی، سادات خائن، عربستان سعودی و سایر نوکران و غلامان حلقه به گوش امپریالیسم آمریکا. متأسفانه در اینجا نیز کسانی هستند که در این دام امپریالیستی افتاده‌اند و دانسته یا ندانسته، به سود امپریالیسم موضعگیری می‌کنند. یکی نیست از این آقایان پرسد چگونه است که آمریکا و نوکرانش از "انقلاب اسلامی افغانستان" با تمام نیرو حمایت می‌کنند، اما تا آنجا که در توان دارند می‌کوشند انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی را درهم بشکنند؟

ما معتقدیم که جریان زندگی، این نیرنگ‌ها را مانند حباب‌های صابون و بادکنک‌های کودکان خواهد ترکاند، و سرانجام، حقایق سرسخت، از زیر این همه خاکستری که اینها فراهم آورده و بر روی آن ریخته‌اند، شعله خواهد کشید و آشکار خواهد شد. آری، عمر این نیرنگ‌ها چندان به طول نخواهد انجامید. ما به این امر اعتقاد کامل داریم. به ویژه، خبرهائی که این روزها از افغانستان می‌رسد، تأییدی است بر پیش بینی ما که وقتی مرکز اساسی تحریک - که در این کشور، حفیظ‌اله امین بود - از میان برود، تمامی این تحریکات و تشنجات با یک رشته اقدامات اصلاحی از میان بر خواهد خاست. پیروزی دیگری که برای امپریالیسم ضربه دردناکی به شمار می‌رود، موافقتی است که بین دولت مرکزی اتیوپی و جنبش اریتره، در همان چارچوبی

که دولت اتیوپی مطرح کرده است - یعنی خودمختاری برای اریتره در چارچوب کشور واحد اتیوپی - دارد زمینه پیدا می‌کند. خوب، این هم یکی از پیروزی‌های جنبش راستین انقلابی جهانی است که یکی از بهانه‌های مرتجعین و مراکز توطئه‌های ضد انقلابی جهان را از میان برخواهد داشت. و اما در مورد کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی. این کنفرانس واقعا "یک اقدام رسوا و ننگین بود. آقای قطب‌زاده در این زمینه، هرروز دروغی به دروغ‌های قبلی خود می‌افزاید. دیروز دیگر جسارت را از حد گذراند. و گفت که ما کنفرانس پاکستان را از اینجا رهبری می‌کردیم. البته "من"، "نه ما"! این کنفرانس، همان طور که من می‌خواستم و آن را رهبری می‌کردم، در آنجا تشکیل شد. یعنی چه؟ یعنی ایشان رهبری این دسیسه امپریالیستی را شخصا به عهده داشته‌اند!

واقعیات این است که سران برگزار کننده این کنفرانس، خیلی کم از آمریکا به عنوان یک کشور متجاوز و به‌عنوان اینکه با تمام نیرو علیه انقلاب ایران خرابکاری می‌کنند. این آقایان، ایران و آمریکا را به عنوان دو کشور همسان و برابر که اختلافاتی با یکدیگر دارند، مطرح کرده‌اند. این، برای خود آنها، یک توهنی است.

نماینده لیبی و ناظری که از سوی سازمان آزادی بخش فلسطین در این کنفرانس حضور داشت، تمام نیرنگ‌های آنان را فاش ساختند. به ویژه نماینده لیبی موضع بسیار درستی اتخاذ کرد.

در خلال این جریانات، به نظر ما آنچه اهمیت دارد، روند وحدت و تحکیم نیروهای انقلابی جهان است که آشکارا به چشم می‌خورد. یکی از بهترین و مهم ترین نتایج این روند امید بخش، عبارت است از موضعگیری حزب کمونیست فرانسه در مورد مسئله افغانستان که در وحدت و تحکیم نیروهای انقلابی جهان تاثیر فوق العاده مثبتی دارد. به عبارت دیگر، امیدی که امپریالیسم و ارتجاع جهانی داشتند که احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی، شوروی را محکوم کنند، نقش بر آب شد، و در سراسر جهان کمونیستی، تنها احزاب انگشت شماری که مدتهاست راه خود را از راه خانواده جهانی احزاب کمونیست و کارگری جدا کرده‌اند، چنین موضعی گرفتند. این رویداد و پشتیبانی روشن دولت‌ها و جنبش‌های اصیل ضد امپریالیستی جهان از کمک شوروی به افغانستان، نشانه جریان مثبت و

با اهمیتی است که در جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی جهان ما گسترش می یابد و هر روز گام تازه ای به پیش برمی دارد .

گشتار چهار رهبر ترکمن و ریشه های مسأله ترکمن صحرا

س: چرا حزب توده ایران در مورد جنایاتی که ارتجاع و ضد انقلاب در ترکمن صحرا انجام می دهد ، سکوت می کند؟ چرا در این مورد یک تحلیل کلی و روشنگر ارائه نمی دهد ، اما در رابطه با حمله به کتابخانه ها که تلفات جانی هم ندارد ، در روزنامه مردم مطلب می نویسد و به ارزیابی می پردازد؟ در حالی که بهترین فرزندان خلق ترکمن - از جمله چهارتن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق - قتل عام می شوند ، آیا به جا است که در روزنامه مردم از مبارزه به اصطلاح ضد فئودالی آقای خلخالی که خود آتش افروز اصلی ماجرای گنبد است ، مطلب چاپ شود؟ چرا حزب ، زمانی هم که ترور چهار تن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق را محکوم می کند ، یک کلمه از ترکمن بودن آنها سخن نمی گوید؟ آیا نمی خواهد باور کند که این چهارتن از مبارزان ترکمن و مورد تأیید خلق ترکمن بوده اند؟

"از دوستان حزب"

ج: البته ، فکر می کنم که امضای این نامه باید تصحیح شود . قاعدتا " باید " از دوستان سازمان چریک های فدائی خلق " باشد که اشتباهها " نوشته شده است "از دوستان حزب" ! ولی این پدیده که بعضی از هواداران سازمان چریک های فدائی خلق خود را دوست حزب ما می دانند ، خود پدیده خوش آیندی است .

و اما در مورد حوادث ترکمن صحرا ، فردا اعلامیه ای از سوی کمیته مرکزی حزب توده ایران در روزنامه مردم به چاپ خواهد رسید . ما از این رویدادهای ناگوار بسیار متأسفیم . مسئله به چهار نفر نیز ختم نمی شود ، خبرهای روزنامه ها حاکی از آن است که دامنه گشتار در منطقه ، وسیع تر از این ها است . دیروز نوشته بودند که هشت جنازه دیگر پیدا شده است . یعنی با آن چهار نفر می شود دوازده نفر . تینتر روزنامه کیهان امروز نیز از قتل

مرموز ۲۳ نفر در گنبد خبر می‌دهد. در میان افرادی که به قتل رسیده‌اند، مسلمانان چند تن از ستاد فرهنگی خلق ترکمن که ظاهراً در دست سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار دارد، وجود داشته‌اند. ما درباره این حادثه، که بدون تردید آمیزه‌ای است از اقدامات گروه‌های ارتجاعی و پشتیبانیان آنها در مرکز، و نیز گروه‌های چپ‌گرا و چپ‌نمائی که می‌کوشند کانون‌های تحریک اینجا دکنند - این موضوع تنها مربوط به ترکمن صحرا نیست - نظر خود را در اعلامیه‌ای که فردا در روزنامه مردم منتشر خواهد شد، بیان داشته‌ایم.

نظر ما در مورد حقوق خلق ترکمن، از ابتدای تاسیس و فعالیت حزب توده ایران روشن بوده است. خلق ترکمن نیز مانند سایر خلق‌های غیر فارس، زیر فشار چهار گونه ستم قرار داشته است: ستم امپریالیستی، ستم فئودالی، ستم سرمایه‌داری و ستم ملی در چارچوب کشورمان. تمام خلق‌های زحمتکش ایران، زیر سه ستم اول، یعنی ستم‌های ناشی از تسلط امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و سرمایه‌داری قرار داشته‌اند. اما در ناحیه ترکمن‌نشین ایران، مانند نواحی دیگری از قبیل آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان و غیره که در آنها خلق‌های غیر فارس زندگی می‌کنند، علاوه بر این ستم‌ها، محرومیت‌های ملی نیز بر مردم تحمیل شده است. یعنی از خود مختاری فرهنگی و اداری محروم بوده‌اند، که البته هنوز هم هستند.

حزب توده ایران نخستین حزبی است که پس از شهریور ۱۳۲۵ مسئله لزوم پایان دادن به ستم ملی در سرتاسر ایران را مطرح ساخته و با صراحت و روشنی تمام از آن دفاع کرده است. اما باید توجه داشت که دفاع از یک اصل، به معنی آن نیست که هرگروهی، در هر لحظه‌ای، برای پیاده کردن این اصل، به هر شیوه‌ای دست زد، از نظر ما درست باشد. شیوه‌ای که برای حل یک مسئله اجتماعی اتخاذ می‌شود، ممکن است در یک لحظه تاریخی درست باشد و در لحظه‌ای دیگر نادرست. مثلاً به نظر ما، در دورانی که حکومت مرکزی ارتجاعی اتیوپی، در دست رژیم سلطنتی ارتجاعی و وابسته این کشور به رهبری هایلاسلاسی بود، شیوه مبارزه مسلحانه جنبش اریتره برای رفع ستم ملی از خلق اریتره، شیوه‌ای منطقی، درست و انقلابی بود. اما هنگامی که حکومت انقلابی طرفدار حقوق زحمتکشان و خلق‌های اتیوپی بر سر کار آمد، و از مبارزان جنبش اریتره دعوت کرد که به کمک یکدیگر برای ایجاد کشوری واحد و نیرومند کوشش کنند و نیز حق خودمختاری فرهنگی و اداری

آنها را نیز پذیرفت، ادامه مبارزه مسلحانه برای جداسدن از اتیوپی، دیگر نه تنها مترقی نبود، بلکه محتوای کاملاً "ارتجاعی" داشت.

مسئله گزینش شیوه مبارزه، در شرایط گوناگون جامعه، اهمیت بسیار دارد. باید دید شیوه برگزیده شده، درست است یا نه. آیا شیوه‌ای که دیروز یا پیروز درست بود، امروز نیز می‌تواند درست باشد؟ شیوه مبارزه، در زمینه مسئله ملی، از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. زیرا - چنانکه لنین بارها و بارها تکرار کرده است - مسئله ملی، مسئله‌ای است مشخص. یعنی مسئله‌ای نیست که به عنوان مثال، در یک دوران تاریخی ۵۰۰ ساله، همواره بتوان با یک شیوه با آن روبرو شد. شیوه مبارزه، در شرایط گوناگون، می‌تواند اشکال به کلی متفاوتی به خود بگیرد. یک شیوه، در شرایطی، حتی می‌تواند به عکس خود بدل شود. یعنی شیوه‌ای که در شرایط مشخصی مترقی بوده است، در شرایط دیگری می‌تواند کاملاً "ارتجاعی" باشد. این موضوع در مورد خلق کرد عراق به روشنی صدق می‌کند: در کردستان عراق، یک شکل از مبارزه که در مرحله‌ای از تاریخ فعالیت خود دارای جنبه‌های مترقی بود، سرانجام از دامان سیا، ساواک و شاه مخلوع ایران سردرآورد. در سراسر دورانی که بارزانی به کمک نیروهای خلق کرد عراق، علیه دولت این کشور که در آن زمان سیاستی ضد امپریالیستی داشت، می‌جنگید، هدفی جز درهم شکستن حکومت آن دوران عراق که در این موضعگیری قرارداد داشت، نداشت. به همین جهت، جنبه‌های مترقی خود را از دست داد و به عکس خود تبدیل شد. در صورتی که شکل مبارزه بارزانی از ابتدا تا انتها تغییری نکرده و عبارت بود از همان مبارزه مسلحانه برای به دست آوردن خودمختاری. به این ترتیب، روشن است که وقتی ما از حق خودمختاری فرهنگی و اداری خلق ترکمن برای آزاد شدن از یوغ تسلط فئودالی، پایان دادن به مناسبات فئودالی و رها شدن از ستم سرمایه‌داری وابسته دفاع می‌کنیم، به معنی آن نیست که شیوه این یا آن گروه را در مبارزه تأیید می‌کنیم. به عکس، ما استفاده از این شیوه‌ها را، در شرایط مشخص بعد از انقلاب بزرگ خلقی و ضد امپریالیستی میهن خود، برای دست یافتن به این هدف‌ها، زیان بخش می‌دانیم. در شرایط پیش از انقلاب، در دوران رژیم شاه خائن، چنین شیوه‌هایی جایز بود. اما در آن زمان امکان ایجاد چنین جریان‌هایی وجود نداشت، یا نتوانستند به وجود آورند. در شرایط کنونی جامعه ما نیز

تا آنجا که ما احساس می‌کنیم، وضع چنین است که اولاً "مسئله عمده انقلاب هنوز و هنوز مبارزه برای استقلال ملی یعنی ریشه کن کردن تسلط همه جانبه امپریالیسم و بازگشت ناپذیر کردن دستاوردهای انقلاب باقی مانده است و ثانیاً "هنوز امکانات دموکراتیک مبارزه برای دستیابی به حقوق دموکراتیک که حقوق ملی نیز جزئی از آن است، وجود دارد. از همین شیوه‌ها است که باید حداکثر استفاده را به عمل آورد. تجربه خود ما نشان می‌دهد که بدون توسل به اسلحه، توانستیم آزادی فعالیت یک حزب سیاسی را که دارای ماهیت مشخصی است، حزبی که هوادار مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است، در جامعه ایران به دست آوریم. البته این گونه از مبارزه، بسیار دشوار است. در این مبارزه، برخوردها، ریختن ها و چاپیدن ها، ضرب و شتم ها، ترورها و تحریکات و خرابکاری های گروه های فاشیستی و افراطی و مجموعاً "باند های سیاه، و از این قبیل، وجود دارد. اما از لحاظ قانونی، این حق، یعنی حق مبارزه دموکراتیک، در جامعه ایران شناخته شده است. اگر روزی این حق از نیروهای دموکراتیک جامعه گرفته شود، مسلماً اشکال دیگری از مبارزه، مانند مبارزه مخفی، در دستور روز قرار خواهد گرفت. تاریخ، خود شکل مناسب این مبارزه را تعیین خواهد کرد. ما در شرایط کنونی، ضمن تأیید تمام خواست های خلق ترکمن، شیوه مبارزه‌ای را که از سوی پاره‌ای گروه‌های چپ‌گرا و چپ نما در آنجا تحمیل شده است، و ضد انقلاب نیز با تمام نیروی خود از آن برای در هم کوبیدن جنبش دموکراتیک در منطقه و به دنبال آن در سراسر ایران بهره‌برداری می‌کند، نادرست می‌دانیم. ارتجاع، هم در منطقه و هم در مرکز، در تمام نهادهای قدرت از ارتش گرفته تا دستگاههای اداری مرکزی، دارای مواضع بسیار نیرومندی است و می‌کوشد از این مواضع برای سرکوب جنبش های دموکراتیک بهره‌برداری کند. این است نظر ما درباره مسائل گنبد و ترکمن صحرا. اما اگر بخواهیم وقایع اخیر این منطقه را مورد ارزیابی قرار دهیم، باید بگوییم که این رویدادها برای ما به کلی مرموز است. در اعلامیه‌ای که دیروز در کیهان به چاپ رسیده بود و امضای "فدائیان ترکمن - پیرو مشی مسلحانه" در زیر آن به چشم می‌خورد، پای حزب توده ایران را به میان کشیده و نوشته‌اند که اگر حزب توده ایران اعلام نکند که چگونه توانسته است در ستاد رهبری چریک های فدائی خلق نفوذ کند و موجب راستگرایی آنان شود،

یکی دیگر از گروگان ها را خواهند کشت. این اعلامیه، مضحک و مسخره و مشکوک به نظر می‌آید و از لحاظ منطق سیاسی نیز سطح بسیار نازلی داشت. درست است که ما معتقدیم پاره‌های از گروه‌هایی که خود را وابسته به چریک‌های فدائی خلق می‌دانند - به ویژه گروه‌های افراطی هوادار اشرف دهقانی - سطح فکر سیاسی بسیار نازل و پائینی دارند و می‌توانند اعلامیه‌هایی تا این حد مفتضح صادر کنند، اما با این همه، بعید به نظر می‌رسد که آنها دست به چنین کاری زده باشند. انتشار این اعلامیه‌ها، بیشتر باید قسمتی از توطئه گروه‌های ارتجاعی گنبد و ناحیه ترکمن صحرا باشد که به کمک عناصری از پاسداران یا بخشی از پاسدارانی که در آنجا مستقر هستند، دست به چنین کشتار ناجوانمردانه‌ای زده‌اند.

به هر حال، ما از دولت خواسته‌ایم کمیسیون ویژه‌ای با شرکت نمایندگان سازمان‌های سیاسی که در جریانات گنبد حضور دارند، و منجمله نماینده حزب توده ایران، تشکیل شود، و نماینده ما به عنوان ناظر در کمیسیون رسیدگی به این رویدادها شرکت کند، تا از این طریق بتوانیم توضیحاتی درستی به دست آوریم و ببینیم اصل واقعه چه بوده و چگونه رخ داده است. اما به طور کلی و بدون تردید، عامل اصلی این تحریکات ضد انقلاب و امپریالیسم بوده است. ضد انقلاب، از راست و چپ دست‌اندرکار است و مانند حوادث کردستان، خوزستان و بلوچستان، از دوسو عمل می‌کند. از یک سو، گروه‌هایی را به یک رشته اقدامات غیر عاقلانه تحریک می‌کند و از سوی دیگر، این اقدامات را وسیله‌ای برای سرکوب جنبش حق طلبانه و خلقی قرار می‌دهد. ما در این امر، تردیدی نداریم. اما در مورد اینکه حکومت مرکزی، در مجموع خود، تا چه حد در این جریان مسئولیت دارد و یا بر اساس نوشته این دوست ما، می‌توان تمام جریانات را به حساب آقای خلخالی گذاشت، باید بگویم که به نظر ما این برداشت، برداشت درستی نیست و ما با آن موافق نیستیم. ما معتقدیم که اکنون حکومت مرکزی، در مجموع خود، دلیلی برای دست زدن به چنین کاری ندارد. زیرا مسلم است که این گونه برخوردهای اجتماعی به سود او تمام نمی‌شود. به نظر ما، تنها ممکن است از پائین آتش را روشن کرده و او را وادار به چنین کار نادرست، خشنوت آمیز و انتقام جویانه‌ای کرده باشند. این کار، عملاً نمی‌تواند از سوی مرکز حکومت، یعنی رهبری مرکزی، صورت گرفته باشد. به نظر ما،

ادعای این دوست سوءال کننده - که ممکن است ادعای سازمان چریک های فدائی خلق نیز باشد - در مورد اینکه خلخال مسعود روشن کردن آتش در گنبد است، نادرست است. ما معتقدیم که خود مرتجعین، سرمایه داران و ملاکان بزرگ محلی، توسط باندهای مسلح خود در تمام دستگاه های دولتی، سپاه پاسداران، واحدهای ارتش، فرماندهی تیپ یا لشکری که در آنجا مستقر است، این اقدامات را عملی می کنند. سرچشمه این آتش افروزی ها را باید نزد آنها جست.

ما این مسئله را دنبال خواهیم کرد. ماکشتار ناجوانمردانه این جوانان را در گنبد و ترکمن صحرا به شدت محکوم می کنیم. اما ایراد دیگری که این دوست عزیز بر ما گرفته اند، مبنی بر اینکه نخواستیم بگوئیم این چهار تن ترکمن بوده اند، ایراد بسیار سطحی، بچگانه و نادرستی است. زیرا همچنانکه گفتیم، تردیدی نیست که ما از همان ابتدای تاسیس و فعالیت حزب توده ایران، همواره از حقوق حقه همه خلق های ایران، و طبعاً "خلق ترکمن، پشتیبانی کرده ایم.

۸ سفند ماه ۱۳۵۸

چین، تحریم اقتصادی ایران و تاریخ مائوئیسم

س: چرا چین با تحریم اقتصادی ایران موافقت نکرده است؟

ج: من نمی دانم چه کسی چنین اطلاعی به این رفیق ما داده است. زیرا: تا آنجا که ما می دانیم، قضیه برعکس است. چین کاملاً با این موضوع موافقت کرده، حمایت خود را از آن اعلام داشته و تنها در جلسه رای گیری در شورای امنیت شرکت نکرده است. آن هم برای اینکه آمریکا ده رای مطمئن داشته و به این ترتیب، دیگر به رای چین نیازی نبوده است. از این گذشته، چین در حال حاضر نیز بسیار رسمی و بدون تعارف، حمایت خود را از دولت آمریکا اعلام می دارد. این کشور با تمام قوا می کوشد که جنبش انقلابی افغانستان را با شکست روبرو سازد و پاکستان را به دنبال روی از سیاست خود وادارد. رفقا! ما در مورد اینکه چرا چین دارای چنین گرایشی است، و نیز درباره سیاست خارجی و سیاست جهانی مائوئیسم و

سیاست کنونی پکن که دنباله همان است، بحث کرده‌ایم. علت این گرایش، انحراف از مارکسیسم - لنینیسم، و تمایل به یک ناسیونالیسم و ملی‌گرائی کور ضد پرولتاریائی و ضدانقلابی است. مهم تر از همه اینها، سمتگیری اساسی رهبران چین است که عبارت است از تلاش دیوانه‌واری برای ایجاد جنگ سوم جهانی میان اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از یک سو و جهان امپریالیسم از سوی دیگر. زیرا به گمان ماغوییست‌ها تنها در سایه چنین جنگ تخریبی و نابود کننده‌ای است که چین خواهد توانست به کشور درجه اول جهان تبدیل گردد، آقای جهان شود و سیاست خود را بر آن تحمیل و مسلط سازد. این تمام محتوای سیاستی است که چینی‌ها در سراسر دوران بعد از جنگ، به اشکال گوناگون خواسته‌اند پیاده کنند. آنها برای رسیدن به این هدف، در سه دوره، به سه شکل متفاوت عمل کرده‌اند. در دوره اول، دولت شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را تحریک می‌کردند که: امپریالیسم ببرکاغذی است! با آن بجنگید! چرا از جنگ می‌ترسید؟ جنگ جهانی اتمی، حداکثر یک میلیارد نفر را از میان خواهد برد. ما در اینجا هزار میلیون نفر داریم و می‌توانیم هر جای جهان را که از جمعیت خالی شد، پرکنیم.

اتحاد شوروی، در برابر این سیاست چینی‌ها که از سال ۱۹۵۸ آغاز شده بود، یک دهه مقاومت کرد. به آنها گفت که شما نه از اتم چیزی می‌دانید و نه از جنگ اتمی جهانی. از سوی دیگر، چین اگر چهارتا شهرش نیز نابود شود، از آنجا که ۹۵ درصد جمعیت آن در روستاها به سر می‌برند، خسارت چندانی نخواهد دید. اما جهان متمدن، تمام زندگیش در شهرها است و این شهرها، در عرض ۲۵ دقیقه نابود خواهند شد. می‌دانید یعنی چه؟ تمدن چندین هزارساله انسان که این همه به پای آن زحمت کشیده است، در عرض بیست دقیقه‌ای که برای ردوبدل شدن راکت‌های ئیدروژنی و اصابت آنها به هدف لازم است، یکسره نابود خواهد شد. به این ترتیب، شما یا نمی‌فهمید چه می‌گوئید، یا واقعا "دیوانه هستید!"

اتحاد شوروی سخن رهبران چین را در مورد آغاز کردن جنگ جهانی با امپریالیسم نپذیرفت و در نتیجه، تقار میان این دو کشور آغاز شد. چینی‌ها در دوره اول که ده سال طول کشید، یک نفس جار زدند و اعلام کردند که: "شوروی‌ها رویزیونیست و سازشکار شده‌اند، با امپریالیسم ساخته‌اند و

تسلیم طلبی پیشه کرده‌اند! "اما هرچه تلاش به خرج دادند، سیاست شان نگرفت و در این مورد هیچ کاری از پیش نبردند. بعد آمدند تئوری بعدی خود را سرهم کردند. محتوی اساسی این موضعگیری چنین بود: "باید سراسر جهان را علیه دو ابرقدرت آمریکا و شوروی شوراند! کشورهای جهان سوم که به مثابه روستاهای جهان هستند، باید علیه این دو کشور - شهرهای جهان - به مبارزه کشیده شوند!" به این ترتیب، ابتدا "شهرجهان" و "روستای جهان" را مطرح ساختند و گفتند که روستاها باید از طریق محاصره شهرها، آن‌ها را نابود کنند. پس از آن گفتند که چرا کشورهای صنعتی اروپای غربی و ژاپن را هم به "روستای جهان" اضافه نکنیم؟ و به این طریق بود که تئوری "سه جهان" را سرهم کردند: جهان اول، جهان ابرقدرت‌ها، جهان دوم، جهان کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن که تحت تسلط و نفوذ این ابرقدرت‌ها هستند، و جهان سوم، که جهان محرومان است. جهان دوم و سوم باید باهم متحد شوند و علیه جهان اول مبارزه کنند. این دو ابرقدرت یکسانند و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.

آنها تئوری "سوسیال امپریالیسم" را پیش کشیدند و برای دست زدن به تحریک کشورهای جهان سوم و جنبش‌های آزادی بخش ملی علیه شوروی، در آنها رخنه کردند. محتوای تلاش‌های تبلیغاتی آنها این بود که: شوروی با آمریکا ساخته است و به شما کمک نمی‌کند.

اما این جنبش‌های آزادی بخش ملی به تدریج دریافته‌اند که هرچا مبارزه را آغاز می‌کنند، چینی‌ها برایشان جزوه‌های تبلیغاتی ضد شوروی و جزوه‌های مائوتسه دون به رنگ‌های گوناگون می‌آورند، اما شوروی به آنها اسلحه، نان، پول، امکانات نظامی و راکت ضد تانک و غیره می‌دهد. این بود که همه آنها از چینی‌ها بریدند. تقریباً تمام جنبش‌های آزادی بخش ملی، مثل چریک‌های فدائی خلق ما، سری به مائوئیسم زده‌اند و یک چند دستخوش گرایش‌های مائوئیستی شده‌اند. در این زمینه، به عنوان یک نمونه دیگر، می‌توان از جنبش آزادی بخش عمان یعنی جنبش ظفار نام برد. در نخستین برخوردی که ما در اوائل سالهای ۵۰هـ با اینها داشتیم، از همان دیدگاه چینی چپ‌چپ به مانگا می‌کردند. آنها دارای گرایش‌های شدید مائوئیستی بودند. اما در همان روزها که نبرد سختی را علیه سلطان عمان شروع کرده بودند، تنها از شوروی - که به آن دشنام می‌دادند - کمک می‌گرفتند: کمک واقعی

برای ادامه جنگ، نه جزوه های تبلیغاتی.

به هر حال، این دوره نیز گذشت. جنبش های آزادی بخش ملی و کشورهای که آزاد شده بودند، یکی پس از دیگری از زیر تسلط و نفوذ تبلیغاتی چین بیرون آمدند. چینی ها دیدند که علی مانده است و حوضش! به همین سبب، تئوری جدید خود را وضع کردند: اصلاً "بزرگترین خطر برای جامعه بشری، شوروی است. امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا دیگر تضعیف شده و خطری ندارد. آمریکا امپریالیسم زوال یابنده و سوسیال امپریالیسم شوروی، امپریالیسم بالنده است. خطر عمده از جانب شوروی است. پس باید با آمریکا و تمام ارتجاع جهانی علیه شوروی متحد شویم! چینی ها این سیاست را در دهه ۷۰ آغاز کردند که هنوز هم آن را ادامه می دهند. خوب، با توجه به اینکه سیاست اتحاد شوروی در طول ۳۰ سال اخیر تغییری نکرده است، باید دید چرا برخورد چینی ها به این کشور، طی این سه مرحله، اینقدر عوض شده است؟ اتحاد شوروی ابتدا از نظر چینی ها مرکز انقلاب جهانی بود که می بایست امپریالیسم را از میان ببرد. بعد رویزیونیست و سازشکار شد، به صورت سوسیال امپریالیسم - یعنی یکی از بر قدرت ها که ماهیت یکسانی دارند - در آمد، بعد به مرکز ارتجاع جهانی تبدیل شد و حالا هم که می گویند یک حکومت فاشیستی است! خوب، ماهیت تمام این نظرات یکی است. آنها برای به پا کردن جنگ جهانی، ابتدا به تحریک اتحاد شوروی پرداختند، اما طرفی نیستند. پس از آن جهان سوم را تحریک کردند، اما باز هم با ناکامی روبرو گشتند. و اکنون آمریکا را تحریک می کنند که شاید خرسود و دست به چنین حماقتی بزند. البته در اروپا، این سیاست را کاملاً درک می کنند و می دانند که هدف چینی ها از دامن زدن به این تحریکات چیست. اما به نظر ما سیاست آمریکا و به طور کلی امپریالیسم غرب، در حال حاضر یک سیاست دوگانه است. در برابر جناح های عاقل تر امپریالیسم غرب، سیاست گروه های جنگ طلب آمریکا قرار دارد - امثال جکسون، محافظان اسلحه سازی آمریکا و غیره، که واقعا "دیوانه اند. سیاست آنها این است که با تحمیل هزینه های تسلیحاتی به کشورهای سوسیالیستی، جلو امکان توسعه اقتصادی آنها را بگیرند و به این ترتیب اجازه ندهند که برای آزادی کشورهای جهان سوم از یوغ امپریالیسم، به آنها کمک زیادی بکنند.

محافل جنگ طلب امپریالیسم غرب، در چارچوب همین سیاست به چین کمک تسلیحاتی می‌کنند و خودشان به طور روزافزون مسلح می‌شوند تا بدین وسیله کشورهای سوسیالیستی را ناگزیر سازند بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی خود را صرف تسلیحات کنند و با صرف این مقدار بودجه برای تسلیحات، امکانات آنها برای کمک به کوباها، ویتنام‌ها، آنگولاها، موزامبیک‌ها، اتیوپی‌ها و افغانستان‌ها کمتر شود و از این گذشته، امکان بهبود هرچه سریع‌تر زندگی در داخل کشورهایشان را نیز از میان ببرند. افزایش سرسام آور هزینه‌های تسلیحاتی و نظامی، برای امپریالیسم غرب آسان است. زیرا بودجه‌ای را که به مصرف تسلیحات می‌رساند، از غارت کشورهای جهان سوم تامین می‌کند. بخش عظیمی از بودجه ۱۵۰ میلیارد دلاری نظامی آمریکا، یک قلم از درآمد نفت خلیج فارس تامین می‌شود. اما اتحاد شوروی مناسبات استعماری و غارتگرانه با دنیای سوم ندارد. تمام مناسبات بازرگانی آن بر اساس معاملات پایاپای و نفع متقابل است. مثلاً میوه خشک یا کشمش می‌گیرد و به جای آن کارخانه ذوب آهن می‌دهد. حاضر است پشم، خرما، میوه‌های گرمسیری هرچیز دیگری که کشورهای جهان سوم دارند، از آنها بخرد و به جای آن تاسیسات صنعتی و غیره به آنها بدهد. اتحاد شوروی جایی ندارد که آن را غارت بکند. باید از محصول کار و دسترنج کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان کشور خود، این بودجه و حشمتاک تسلیحاتی را تامین کند و با این همه، به جنبش‌های رهائی بخش ملی و حتی به کشورهای دیگری که علیه کشورهای امپریالیستی درگیر نبرد هستند، کمک برساند. در عین حال، باید بکوشد تا سطح زندگی، فرهنگ و بهداشت خلق‌های خود را نیز بالا ببرد.

این برنامه، برنامه بسیار سخت و دشواری است. انجام این برنامه، از انقلاب اکتبر تا کنون، یعنی در طول این ۶۲ سالی که از آن می‌گذرد، در تاریخ جهان افتخاری عظیم کسب کرده است.

۲۶ دی ماه ۱۳۵۸

توضیح طبقات جامعه ایران و پایگاه طبقاتی جبهه متحد خلق

س: لطفاً درباره خرده بورژوازی، بورژوازی ملی، بورژوازی لیبرال و همکاری بورژوازی لیبرال با ضد انقلاب توضیح دهید. آیا اکنون بورژوازی لیبرال را باید در شمار ضدانقلاب به حساب آورد؟ درباره طیف کلی طبقاتی و سیاسی جامعه و نقش این طبقات در جنبش کنونی ما، توضیح دهید. جبهه متحد خلق از جهت سیاسی و طبقاتی چگونه است و چه نیروهائی را در دربرمی گیرد؟

ج: تمام این مسائل مربوط به ترکیب طبقاتی جامعه ما، نقش طبقات گوناگون و وابستگی سازمانهای سیاسی موجود به این طبقات است. من مجموعه این پرسشها را یکجا پاسخ می دهم.

طیف طبقاتی جامعه ما، اگر از ارتجاع به سوی نیروهای مترقی و انقلابی حرکت کنیم، با ضد انقلاب آغاز می شود. به نظر ما، پایه ضد انقلاب از لحاظ طبقاتی، عبارتست از سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم و کسانی که در زمینه اقتصادی به نحوی از انحاء به طور عمده با سرمایه ها و انحصارهای امپریالیستی در ارتباط و اشتراک هستند. سرمایه داری وابسته دارای ۵ شاخه است:

- ۱ - سرمایه داری صنعتی وابسته، یعنی کارخانه هائی که با سهام آمریکائی، اروپائی، ژاپنی و ایرانی اداره می شوند؛
- ۲ - سرمایه داری تجاری وابسته، یعنی همان کمپادورهای سابق؛
- ۳ - سرمایه داری مالی وابسته، یعنی سرمایه داری بانکی سابق که اغلب با بانک های بین المللی در ارتباط بوده است؛
- ۴ - سرمایه داری کشاورزی وابسته، یعنی کسانی که "کشت و صنعت" های بزرگ را با شرکت سرمایه های امپریالیستی اداره می کنند؛
- ۵ - سرمایه داری بوروکراتیک، یعنی نمایندگان دستگاه های دولتی و ارتش که بودجه عظیم دولتی در اختیار آنها است، آن را به غارت می برند و با امپریالیسم ارتباط های گوناگون دارند.

پس پایه اصلی ضد انقلاب را در ایران، سرمایه‌داری بزرگ وابسته تشکیل می‌دهد که از لحاظ طبقاتی دربرگیرنده تمام آن عناصر و محافظی است که بسیاری از آنها در طول انقلاب و یا پس از آن، گریخته‌اند: از خانواده سلطنتی گرفته تا ژنرال‌های بزرگ ارتش، ملاکان، سرمایه‌داران، صاحبان کارخانه‌های بزرگ و غیره. پایه دیگر ارتجاع و ضدانقلاب در ایران، همان هیئت حاکمه سابق است که از زمینداران بزرگ، یعنی بازمندگان فئودالیت، تشکیل می‌شود. این افراد کسانی هستند که یازمین‌های بسیاری را از خانواده‌های فئودالی سابق به ارث برده‌اند، یا مانند ایزدی‌ها چندین صد هکتار زمین از دولت و خالصجات دولتی گرفته‌اند و یا هزاران هکتار در گرگان به چنگ آورده و با کشت مکانیزه از آن بهره‌برداری کرده‌اند. پس زمینداران بزرگ، یعنی همان بازمندگان فئودالیت نیز یکی از پایه‌های ضد انقلاب، و در شمار طبقات حاکمه رژیم سرنگون شده به حساب می‌آیند.

علاوه بر این‌ها، تمام عناصر سرسپرده رژیم ارتجاعی و فاسد گذشته، از چاقوکشان، میدان‌داران، فروشندگان هروئین، تاجران فحشاء و تمام عناصری که فساد را رواج می‌دهند گرفته تا ساواکی‌ها، همه و همه جزو نیروهای ضد انقلابند. اینان قشرهای کوچک اما فاسد کننده جامعه هستند که در خدمت طبقات حاکمه گذشته بوده‌اند و اکنون نیز در خدمت ضد انقلاب قرار دارند.

خوب، چنانکه بارها گفته‌ام، در جریان انقلاب سال گذشته، تقریباً تمام خلق و حتی بخشی از بورژوازی لیبرال ایران - که راجع به آن سخن خواهیم گفت - در برابر نیروهای ضد انقلاب که در دربار پهلوی متمرکز شده بودند، قرار گرفتند.

در این طیف طبقاتی جامعه ما، به همان شکل که گفتیم، ابتدا بخشی از بورژوازی قرارداد که ما آن را بورژوازی ملی و غیر وابسته به امپریالیسم می‌نامیم. به نظر ما، این بخش از بورژوازی، بخشی است که درآمد عمده‌اش وابسته به جریان تولید و توزیع داخلی است، نه در ارتباط و وابستگی با امپریالیسم. بورژوازی ملی اقشار و لایه‌های گوناگونی دارد که با یکدیگر همگون و یکپارچه نیستند. میزان وابستگی بورژوازی بزرگ ملی به امپریالیسم بیشتر از بورژوازی متوسط، و وابستگی بورژوازی متوسط بیشتر از بورژوازی

کوچک است. به همین ترتیب، موضعگیری سیاسی آنها در برابر امپریالیسم متفاوت است. بورژوازی لیبرال، از تسلط مطلق و غارتگرانه بی بند و بار امپریالیسم و پیوند بورژوازی بزرگ وابسته به آن ناراضی است و مخالف این است که تمام درآمد نفت را شاه و امپریالیسم و گروه معینی از وابستگان آنها بالا بکشند. اومی خواهد خود نیز سهمی از این درآمد هنگفت را به دست آورد. به همین دلیل، با رژیمی که از نظام غارتگر امپریالیستی پشتیبانی کند، موافق نیست. او در درجه اول می خواهد که تمام درآمد هنگفت را خود تصاحب کند و قدرت مالی خود را بالا ببرد. به همین جهت، پس از آنکه قدرت حکومتی از طبقات حاکمه سابق گرفته شد، بورژوازی لیبرال که جناح راست بورژوازی بزرگ ملی را تشکیل می دهد (بازرگانان و کارخانه داران بزرگی که بیشتر با سرمایه داخلی کار می کنند)، موضعگیری متزلزلی پیدا کرد. چرا؟ زیرا می خواست انقلاب را در چارچوب منافع بورژوازی بزرگ ملی نگه دارد و تنها برای غارت و چپاول سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم محدودیت هائی به وجود آورد. بورژوازی لیبرال، از این چارچوب فراتر نمی رود. هنگامی که جنبش انقلابی گرایش توده ای پیدا می کند، خلق در آن شرکت می جوید و خواست های خلقی خود را مطرح می سازد، این امر با تمایلات بورژوازی لیبرال در تناقض قرار می گیرد و این بخش از بورژوازی می کوشد به منظور سد کردن راه انقلاب و ترمز کردن روند پرشتاب آن، با بازماندگان رژیم سرنگون شده کنار بیاید و سازش کند. فعالیت دولت گام به گام مهندس بازرگان و سیاست حزب جمهوری خلق مسلمان، سیاست جبهه ملی، حزب ایران و نزیه ها و نظایر او بیانگر موضعگیری بورژوازی لیبرال است. اما سایر قشرها و لایه های بورژوازی ملی ایران، یعنی بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک، دوران طولانی تری همراه انقلاب و در مواضع ضد امپریالیستی خواهند ماند. به این ترتیب، این نیروها در برابر امپریالیسم مواضع قاطع تری دارند.

از لایه های بورژوازی که بگذریم، به خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک می رسیم. تفاوت میان خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک، دارای یک تعریف طبقاتی علمی است. خرده بورژوازی به آن قشر از تولید کنندگان و یاتوزیع کنندگانی اطلاق می شود که با سرمایه و وسائل تولید و توزیع خود کار می کنند ولی بخش عمده در آمد آنها ثمره کار خویش است و تنها بخش کمتر

درآمدشان از وسائل تولید و سرمایه‌ای است که به کار می‌اندازند. مثلاً "نجاری را در نظر بگیرید که دوتا شاگرد دارد که با خود او کار می‌کنند. او صاحب یک کارگاه، یک ماشین برش، یک ماشین اَره کردن و صاف کردن و مغازه‌ای است که برای آن سرقفلی پرداخته است. اینها وسائل تولید اوست. اما خود او نیز با تمام مهارت و استادیش کار می‌کند. اکنون اگر بخش عمده درآمد او از سرمایه‌اش باشد، جزو بورژوازی کوچک محسوب می‌شود. اما اگر بخش عمده درآمد او ثمره کار خود او باشد، در شمار خرده بورژوازی قرار می‌گیرد. پس، تفاوت میان بورژوازی کوچک و خرده بورژوازی، بر سر آن است که بخش عمده درآمد عناصر متشکله این قشرها، از گردش سرمایه شان به دست آید و یا محصول نیروی کاری باشد که انجام می‌دهند. به این ترتیب، کفاشی که دوتا شاگرد و یک دستگاه دارد که خود او نیز با آن کار می‌کند، قاعدتاً "بخش عمده درآمدش ثمره کار خود او است. اما اگر هشت تا شاگرد داشته باشد و خود در آن بالا بنشیند و تنها سفارش بپذیرد، یا برش را نیز خودش بدهد و در ماه درآمدی برابر با ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان داشته باشد، دیگر مشخص است که از این ۳۰ هزار تومان، ۲۰ هزار تومان ثمره سرمایه در گردش او است و ۱۰ هزار تومان از کار خود او که یک استادکار است، به دست آمده. در این صورت، او دیگر یک سرمایه‌دار کوچک است.

مثال بالا، حداقل میان خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک را روشن می‌سازد. خرده بورژوازی نیز دارای لایه‌های به کلی گوناگونی است. گفتیم که خرده بورژوازی به عناصری اطلاق می‌شود که به تولید کالائی ساده وابسته‌اند، یعنی با وسائل تولید و یا توزیع متعلق به خود کار می‌کنند. این تعریف، پرتقال فروشی را نیز که با دوسه جعبه پرتقال و یک چرخ دستی در خیابان به راه می‌افتد، در برمی‌گیرد. چرا؟ زیرا دارای مقداری سرمایه و وسائل مبادله است که می‌تواند با آن کالای خود را به فروش برساند. در عین حال، خود او نیز از صبح تا غروب کار می‌کند. او در قشر کاملاً "پائین خرده بورژوازی قرار دارد. اما نجاری که برای مغازه‌اش ۱۰۰ هزار تومان سرقفلی داده و دوتا ماشین به قیمت ۲۰۰ هزار تومان و نیز دوسه تا شاگرد دارد، و خود نیز استادکار بسیار خوبی است و مبل‌های زیبایی می‌سازد، جزو اقشار بالائی خرده بورژوازی به حساب می‌آید. دهقانان بی‌زمین و کم زمین، نسبت به آن پرتقال فروش نیز در موقعیت بدتری قرار دارند و در لایه

پائین تری جای می‌گیرند. آنها عمدتاً "یک گاو، یک خیش و مجموعاً" وسائل بسیاری اندکی برای تولید در اختیار دارند. اینان نیز در لایه های پائینی خرده بورژوازی قرار می‌گیرند و از تمام نیروهای دیگر، به پرولتاریا نزدیک ترند.

پرولتاریا نیز دارای تعریف طبقاتی علمی و روشنی است. پرولتاریا به مجموعه عناصری اطلاق می‌شود که صاحب وسائل تولید نیستند، نیروی کار خود را به سرمایه‌داران می‌فروشند و در برابر آن مزد می‌گیرند.

به این ترتیب، اینها هستند آن طبقات، قشرها و لایه های طبقاتی که می‌توانند درجه‌به متحده خلق شرکت کنند.

جبهه متحده خلق می‌تواند قشرهایی از بورژوازی ملی را نیز که دارای تمایلات ضد امپریالیستی و خلقی هستند و گرایش های حاد غارتگرانه سرمایه‌داری ندارند، دربرگیرد.

بنابراین درجه‌به متحده خلق، از طبقه کارگر، و دهقانان که تقریباً همه جزو لایه های گوناگون خرده بورژوازی هستند (به جز دهقانان مرفه یا "کولاک‌ها" که مقداری زمین و هفت هشت ده تا گاو و وسائل تولید دیگری در اختیار دارند، آنها را اجاره می‌دهند، خود دیگر با آنها کار نمی‌کنند و جزو سرمایه‌داری روستا به حساب می‌آیند)، تا خرده بورژوازی شهری (چه خرده بورژوازی تولیدی و چه توزیعی) و لایه های پائین بورژوازی ملی. که لایه های سرمایه‌داری کوچک و متوسط هستند و تمایلات ملی و ضد امپریالیستی دارند، می‌توانند شرکت کنند. یعنی در چارچوب شرایط مشخصی که در کشور ما وجود دارد، جبهه متحده خلق دارای چنین ترکیبی است. و تردیدی نیست که در شرایط رشد و اوج گیری جدی جنبش توده‌ای و خلقی در این ترکیب می‌تواند تغییرات بنیادی ایجاد شود. یعنی مثلاً "قشر بورژوازی متوسط از آن خارج شود، بی طرف بماند، و یا به بورژوازی لیبرال و یا ضد انقلاب بپیوندد. در شرایط مشخص تحول اجتماعی جامعه، به تناسب اینکه ماهیت جنبش تا چه حد توده‌ای، خلقی، کارگری و انقلابی باشد، و جنبش چه دگرگونی های بنیادی را در نظام اقتصادی جامعه هدف خود قرار داده باشد، این تطورات انجام می‌گیرد. بنابراین، در لحظه کنونی، در شرایط و اوضاع مشخص جامعه ما، بر اساس تحلیل علمی حزب توده ایران، طبقات و قشرهایی که می‌توانند درجه‌به متحده خلق گردهم آیند، عبارتند از طبقه

کارگر، خرده بورژوازی، بورژوازی کوچک و متوسط و تمام قشرهای متوسط شهری، یعنی روشنفکران و هنرمندان، روشنفکران زحمتکش، آموزگاران، پرستاران و کارمندانی که در این چارچوب طبقاتی قرار دارند. تمام این اقشار و طبقات می‌توانند به نحو پرثمر و بالنده‌ای در جبهه متحد خلق شرکت جویند. از لحاظ سیاسی در جامعه کنونی ما، جبهه متحد خلق، دربرگیرنده طیف پهناوری از نیروهای ضدامپریالیستی و خلقی است. نیروهای مبارز مسلمانی که پیرو راستین خط اما خمینی هستند و موضعگیری‌های قاطع ضد امپریالیستی و به ویژه ضد امپریالیسم آمریکا را دنبال می‌کنند و در جهت تغییر بنیادی نظام اقتصادی جامعه به نفع توده‌های زحمتکش گام برمی‌دارند، در یک طرف این طیف قرار دارند. جریان‌ها و گروه‌های سیاسی نماینده این نیروها عبارتند از روحانیت مبارز پیرو خط امام، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، سازمان جدیدی که به نام سازمان بسیج ملی مشغول فعالیت است و به حق در مجموع جامعه دارد به عنوان سخنگوی راستین خط امام شناخته می‌شود. در سوی دیگر این طیف سازمان سیاسی حزب طبقه کارگر ایران، یعنی حزب توده ایران قرار می‌گیرد و بین این دو انتها گروه‌های دیگری مانند سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه‌های وابسته به آنها قرار می‌گیرند، که همه از لحاظ ایدئولوژی خود را مدافع منافع طبقات زحمتکش می‌دانند، اما از لحاظ طبقاتی و موضعگیری‌های سیاسی داخلی و خارجی در مواضع لایه‌های گوناگون خرده بورژوازی قرار دارند.

امیدوارم با این توضیحات، پاسخ این پرسش‌ها داده شده باشد.

۸ سفند ماه ۱۳۵۸

سیاست انتخاباتی حزب توده ایران

س: در انتخابات مجلس شورای ملی، حزب توده ایران چه سیاستی را در پیش خواهد گرفت؟

ج: نظریاتی که در این زمینه برای ما می‌رسد، دوگونه است. یکی می‌گوید: حتماً، و به طور یک طرفه، تعدادی از کاندیداهای سازمان‌های

دیگر، به ویژه چریک‌ها و مجاهدین خلق را در لیست انتخاباتی خود بگذارید. و نظر دیگر می‌گوید: با توجه به اینکه این سازمانها سیاست غلط و جهت‌گیری‌های نادرستی دارند، آیا پشتیبانی از آنها به سود حزب و انقلاب خواهد بود؟

رفقا! ما همان سیاستی را که از ابتدای جنبش در پیش گرفته‌ایم، ادامه خواهیم داد. سیاست ما، سیاست پشتیبانی از جبهه متحد خلق است. جبهه‌ای که تمامی نیروهای راستین انقلابی را، صرف نظر از اینکه اشتباه می‌کنند یا اشتباه نمی‌کنند، در برمی‌گیرد. ما، چنانکه در نخستین اعلامیه مصوب شانزدهمین پلنوم حزب تصریح کردیم، هواداران راستین امام خمینی و سازمان‌های انقلابی و مبارزی نظیر سازمان مجاهدین خلق و هسته سالم سازمان چریک‌های فدائی خلق را در شمار نیروهای انقلابی می‌دانیم و معتقدیم که باید در جهت جلب این نیروها و پایه‌گذاری یک همکاری دراز مدت با آنها گام برداریم و این سیاست را نیز ادامه خواهیم داد. در مورد سازمان چریک‌های فدائی خلق باید این را بیافزاییم که این سازمان متأسفانه دارای یک وحدت فکری و سازمانی نیست و گروه‌ها و بخش‌های گوناگون این سازمان در موارد بفرنج هرکدام ساز مستقلی می‌زنند و به همین علت ما از هسته سالم آن نام می‌بریم. به پیروی از همین سیاست است که تصمیم گرفته‌ایم در انتخابات، تعدادی از کاندیداهای این سازمانها را، که تصور می‌کنیم می‌توانند در جبهه متحد خلق شرکت جویند و برای هدف‌های اساسی انقلاب، یعنی مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای تغییر بنیادی جامعه به سود اکثریت محروم خلق فعالانه کوشش کنند، در لیست انتخاباتی خود بگنجانیم. روز شنبه، این لیست برای تهران و پاره‌ای از شهرهای دیگر منتشر خواهد شد. در سایر شهرها نیز قرار است که واحدهای حزبی ما در محل، با تشخیص خود همین سیاست را پیاده کنند.

به این ترتیب، کاندیداهائی از سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدائی خلق، جاما، جنبش مسلمانان مبارز، پاره‌ای شخصیت‌ها که جزو لیست کاندیداهای احزاب دیگری مانند حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز و غیره هستند، و نیز شخصیت‌هائی که صادقانه در چارچوبی که آن را مبنای جبهه متحد خلق قرارداده‌ایم مبارزه می‌کنند، لیست انتخاباتی ما را تکمیل خواهند کرد.

این کمک، می‌تواند برای پاره‌ای از کاندیداها، در پیش افتادن از رقبای انتخاباتی خود موثر باشد.

۱۵ سفند ۱۳۵۸

انگیزه جنجال برای تحریم المپیک مسکو

س: چرا امپریالیست‌ها با تمام نیرو می‌کوشند بازی‌های المپیک مسکو را لغو یا تحریم کنند؟ آنها از این کار چه بهره‌ای می‌برند؟

ج: اگر راستش را بخواهید، به این دلیل است که در برابر کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند هیچ غلط دیگری بکنند! واقعیت این است که کوشش برای لغو بازی‌های المپیک، یا تحریم و لطمه زدن به آن، سیاستی جلف، سطح پائین و مبتذل است. امپریالیسم در اینجا به راستی ضعف خود را نشان می‌دهد و برای چنین مسئله‌ای، این همه هیاهو و جنجال به پا می‌کند. فرض کنید بیست یا سی کشور نروند مدال المپیک بگیرند. دیگران مدال‌ها را خواهند گرفت. هیچ حادثه مهمی نیز رخ نخواهد داد. نه آسمان به زمین خواهد آمد و نه در تناسب نیروها در سیاست جهانی، تغییری حاصل خواهد شد. این تنها یک کار تبلیقاتی است برای اینکه محافل و قشرهایی از جامعه سرمایه‌داری خشنود شوند و دل خوش کنند که چه کارهای مهمی دارند انجام می‌دهند! این اقدام هم گوشه‌ای از سیاست دوران یک سال اخیر امپریالیسم آمریکا در جهت کند کردن و فلج کردن روند تشنج زدائی در جهان است. امپریالیسم به این حرکات کودکانه خوشحال است. نیروهای ضد امپریالیست هم دلائل دیگری برای خوشحالی دارند. مثلاً "نیروهای ضد امپریالیستی میهن ما از سیلی سختی که ملت ما برگونه آمریکا نواخته، دلشادند! سیلی سختی که آمریکا از دست نیرومند خلق‌های ویتنام، کامبوج، لائوس، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، افغانستان و ایران دریافت داشته‌است، منشاء شادی و امید همه خلق‌های محروم جهان است.

آنها به این دلخوشند که امسال ورزشکاران شان به مسکو نمی‌روند و مدال‌های طلایشان را فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها، شوروی‌ها و دیگران می‌گیرند! این دلخوشی، ارزانی آنها باد! بگذار دلشان به این چیزهای مبتذل خوش

باشد. دوران ما، دوران تشدید بحران همه جانبه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی است. امپریالیسم که احساس ضعف می‌کند و نمی‌تواند در برابر سیل عظیم جنبش‌های خلقی، و روند تحولات روز افزون بنیادی و شتاب آهنگ جهان تاب بیاورد، و آن را ترمز کند، دلخوشی‌اش مانند کسانی است که می‌خواهند شکست‌های خود را با کارهای کودکانه‌ای جبران کنند. ما در زبان فارسی برای چنین کسانی، اصطلاح "پهلوان پنبه" را به کار می‌بریم. پهلوان پنبه کسی بود که از تمام پهلوانان محل شکست می‌خورد. اما به خانه که می‌رفت، مادرزن پیر خود را بلند می‌کرد و گامی به زمین می‌کوبید تا دست کم در یک جا پیروز شده باشد!

اکنون، امپریالیسم نیز تمام نیرویش را صرف این می‌کند که از شرکت ورزشکاران خود در المپیک مسکو جلوگیری به عمل آورد. اما با این همه، در خود آمریکا، رئیس کمیته المپیک اعلام کرده است که این نظر هنوز قطعی نیست، و اظهار امیدواری کرده است که در ماه‌های آینده اوضاع تغییر کند. از سوی ورزشکاران نیز مقاومت سرسختانه‌ای در جهت مخالفت با تحریم این بازی‌ها آغاز شده است. زیرا برای بسیاری از ورزشکاران، این تنها شانس زندگی‌شان است که این بار در المپیک شرکت کنند. در دوره بعدی، دیگر نمی‌توانند در این بازی‌ها شرکت کنند. آمادگی بدنی آنها، برای همین دوره است. از این گذشته، تمام افتخار زندگی آنها شرکت در این المپیک است. به همین جهت، دولت‌هایی که می‌کوشند این بازی‌ها را تحریم کنند، زیر فشار شدید ورزشکاران خود و علاقمندان شرکت در این بازی‌ها قرار دارند. با توجه به این موضوع، ما فکر می‌کنیم که تمام هیاهوی تبلیغاتی کشورهای امپریالیستی در مورد تحریم بازی‌های المپیک مسکو، تلاش عبثی بیش نباشد.

۸ سفند ماه ۱۳۵۸

* * *